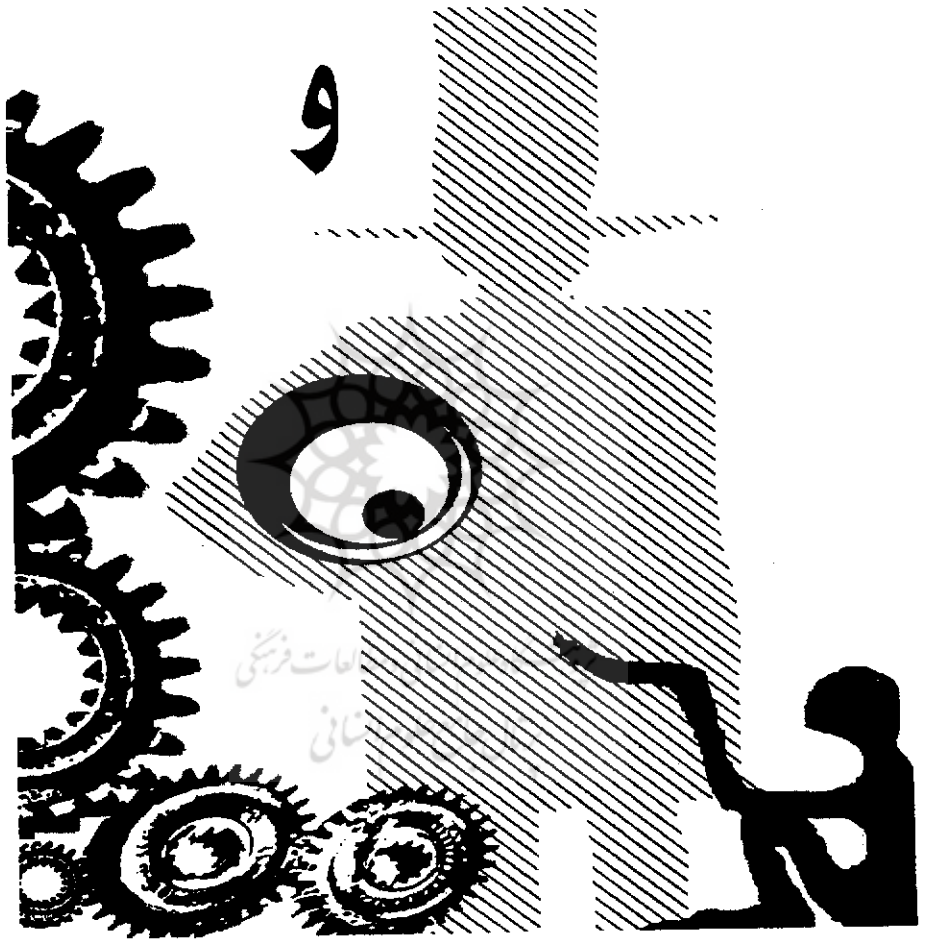


جهان اسلام



توسعه نیافتگی

محمود اصغری

طرح بحث

مشاهده می نمودیم که قسمت اعظم دنیای مسکون، به وسیله کشورهای که حکومت اسلامی و تمدن اسلامی داشتند، تصرف شده بود.^۱

با ظهور و پیدایش تمدن غرب بعد از رنسانس، یافتن پاسخ به این سؤال برای مسلمانان حیاتی و سرنوشت ساز به شمار می آمد؛ زیرا تمدن غربی ناخودآگاه پاسخ به این سؤال را این گونه در اذهان القا می نمود که شاید علت ایستایی و عدم پویایی تمدن اسلامی ریشه در خود اسلام داشته باشد که نتوانسته نیاز زمانه را برآورده سازد و همراه زمان به پیش برود؛ اما با حضور دوباره اسلام در دهه های آخر قرن بیستم در صحنه حیات اجتماعی و ایجاد تحرک و پویایی بی نظیر آن در ملت های اسلامی از جمله به وجود آوردن انقلاب عظیمی در ایران، چالش جدی را در برابر این پاسخ که اسلام را متهم به ناتوانی می کرد به وجود آورد و به تعبیر رنان «چه بسا اندیشه زاینده و مستعد اسلامی بار دیگر به ابداع

ایستایی فرهنگ و تمدن اسلامی بعد از قرن های متمادی تحرک و پویایی، این سؤال جدی را در تمامی اذهان اندیشمندان جهان اعم از مسلمان و غیرمسلمان برانگیخت که چه عامل یا عواملی باعث شد که تمدن اسلامی با آن همه عظمت و شکوفایی که در مدت قریب به هشت قرن جهانیان را به خود خیره کرده بود و به قدری در تمامی ابعاد اجتماعی از جاذبه قوی برخوردار بود، که بسیاری از ملتها خود به سراغ آیین حیات بخش اسلام آمدند، ناگهان به خاموشی گرایید فرهنگ و تمدن اسلامی در بیش از نیمی از سرزمین های آباد جهان آن روز توانسته بود توسعه و پیشرفت روزافزونی را به وجود آورد؛ چنان که به تعبیر کریمز «اگر می خواستیم نقشه ای از اوضاع سیاسی اروپا، آفریقا و آسیای غربی در اواسط قرن دهم ترسیم نماییم،

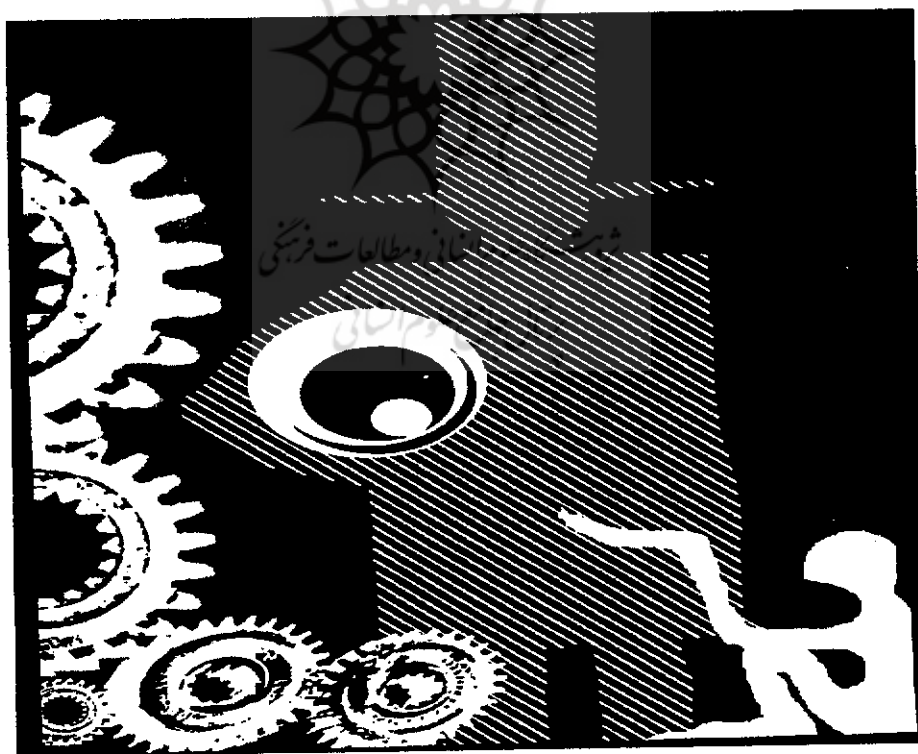
تمدنی نایل آید که از تمدن از میان رفته آن نیز پیشرفته تر باشد.»^۲

تعریف توسعه نیافتگی

اگر توسعه را فرآیند یک تمدن بدانیم، و تمدن را دستاوردهای مادی و معنوی انسانها که برگرفته از اندیشه‌ها و بینشها و باورهای آنها نسبت به این جهان است معنی کنیم، در این صورت مراد ما از توسعه

«فرایندی است که طی آن همه ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان را در راستای رسیدن به هدفی متعالی که برخاسته از باورها و اعتقادات اوست به تحرک و پویایی وادارد.»

گرچه بعضی معتقدند که «توسعه اصطلاحی نیست که ما به دلخواه از پیش خود بخواهیم آن را تعریف کنیم... به این ترتیب حتی نباید ارزشها یا آرمانهایی را که بنابر تمایلات فرهنگی خود برای تحول



جامعه ضروری می‌دانیم در تعریف توسعه دخالت دهیم؛^۳ اما واقعیت (در ردّ این تنگ نظری) چه در بعد عملی و چه در بعد نظری، خلاف آن را به اثبات رسانده است.

امروزه دهها تعریف متفاوت و انواع الگوهای مختلف از توسعه نشان از آن دارد که نمی‌توان برای توسعه یک معنی و یک الگوی جهانشمول فرض کرد و همگان را به پیروی از آن واداشت.

حال با توجه به تعریفی که از توسعه ارائه نمودیم، توسعه نیافتگی را این‌گونه معنی و تعریف می‌کنیم:

توسعه نیافتگی عبارت است از در جایگاه تاریخی خود زیست نکردن و از موقعیت و زمان خود عقب ماندن.^۴

فرضیه تحقیق

فرض ما در این نوشتار این است که هرگز بین اسلام و توسعه نیافتگی هیچ نوع رابطه و همبستگی وجود ندارد، و ممکن نیست اسلام عامل انحطاط و عقب ماندگی جوامع

اسلامی باشد؛ زیرا این دارای تناقض آشکار خواهد بود، به این معنی که چگونه ممکن است چیزی که در مبانی و اصول خود دارای پویایی و شکوفایی است با همان ماهیت دارای سکون و رکود باشد. و به تعبیر برنارد شاو بلکه «اسلام دینی بی‌همتا است که فهم دگرگونیهای مختلف زندگی برای آن به صورت ملکه در آمده است و به همین سبب می‌تواند همهٔ نسلها را به سوی خود جذب کند.»^۵

روش تحقیق

بیشتر با استفاده از روش مطالعه و تحلیل تاریخی به دنبال آنیم تا با نشان دادن قدرت و توانمندی اسلام در ایجاد تحول و تغییر در جهت ساختن جامعه‌ای پویا و پیشرو به ردّ این ادعا که اسلام مانع توسعه یافتگی جوامع اسلامی است برخیزیم و ثابت کنیم که این سخن بی‌پایه و اساس است و اگر قرار است امت اسلامی به توسعه به آن معنایی که بیان شد دست یابد، و ننگ عقب ماندگی و توسعه نیافتگی را از دامن

خود بزداید، تنها راه آن بازگشت
واقعی به سوی اسلام ناب
محمدی ﷺ است.

بخش اول

نگاهی کلی به آرا و نظریات پیرامون رابطه اسلام با توسعه

امروزه آنچه در جهان با عنوان
توسعه اعم از اقتصادی، سیاسی،
فرهنگی و... خودنمایی می‌کند در
بستری غیردینی به وقوع پیوسته
است و به طور طبیعی این سؤال را در
اذهان تداعی می‌کند که آیا دین و به
تبع آن جوامع دینی پتانسیل‌های لازم را
برای تحقق توسعه در هر یک از ابعاد
آن دارند یا نه؟ اگر جواب مثبت است،
چه عواملی سبب شده است که به
عنوان مثال جوامعی که مدعی اسلام
هستند توسعه یافته نشدند؟ این سؤال
نیاز به جواب قانع‌کننده‌ای دارد، که
اگر اسلام طرح و برنامه‌ای برای
توسعه یافتگی این جهان ندارد، و از
چنین توانی برخوردار نیست، به طور

طبیعی باید چشم به الگوهای توسعه
غربی دوخت و از آنها پیروی کرد.
در این راستا حداقل دو نظریه و دو
طرز تفکر را می‌توان حائز اهمیت
دانست:

الف - یک نظریه مربوط به
کسانی است که معتقدند اسلام هرگز
سخنی برای نظام اجتماعی جامعه
نداشته و ندارد و مسلمانان بی جهت
خود را به زحمت می‌اندازند تا دین را
وارد صحنه نظام اجتماعی کنند. به
نظر این گروه دین انعطاف‌پذیری لازم
را برای انجام چنین کاری ندارد، و به
اعتقاد ایشان بهترین دفاع از دین، دور
نگه داشتن آن از ورود به مسائل
اجتماعی است.

البته خاستگاه این تفکر را باید
در اروپا و غرب بعد از قرن هفدهم
جست و جو کرد؛ زیرا فیلسوفان و
متفکران غربی با همان بینش و تفکری
که نسبت به دین مسیح داشتند که آن
را مانع توسعه و پیشرفت مادی
می‌دانستند، بقیه ادیان از جمله اسلام
را نیز با همین معیار و بسینش
می‌سنجیدند؟ «گرچه نحوه تلقی

مسیحیت از زندگانی در دوره قرون وسطی با طرز تلقی مذاهب بودایی کنفوسیوس - تائونی، اسلام، هندو، و سایر مذاهب یا فلسفه‌های غیر غربی در بسیاری از مناطق جهان یکسان نیست، ولی آثار عملی این عقاید و نظریات از نظر امور اقتصادی به طوری که در جهان غرب استنباط کرده‌اند کما بیش یکسان است.^۶ لذا به اعتقاد یکی از اندیشمندان اسلامی «... این نظریات شگفت‌انگیز را همانند سایر چیزها، از ماورای بحار و آن طرف دنیا گرفته‌ایم.»^۷

«بعد از چندی به خیال این که سدّ راه الفبای جدید و سدّ راه سویلزاسیون / تمدن / در ملت اسلام، دین اسلام و فئاتیسم آن است، برای هدم اساس دین و رفع فئاتیسم و بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی و برای اثبات وجوب پروتستانیسم در اسلام به تضعیف کمال الدوله شروع کردم.»^۸

مهندس مهدی بازارگان در بخشی از گفتارش با تصریح به این که «شرایع الهی و بخصوص اسلام در

مجموعه تعلیمات و احکام خود صراحتاً یا تلویحاً وارد همه قضایای زندگی این دنیای مردم شده است، از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و ازدواج و خانواده تشکیل دادن گرفته تا بهداشت و اقتصاد و اخلاق و جنگ و حکومت. اگر کلمه طیبه لا اله الا الله را که چکیده آیین و کلید رضوان است نگاه کنیم، با گفتن آن تندترین و فراگیرترین شعار سیاسی را ادا کرده‌ایم و به جنگ تمام پادشاهان و فرمانروایان و دیکتاتورهای تاریخ و نظامهای سیاسی و ایدئولوژیهای دنیا رفته‌ایم. ورود و دخالت در سیاست از این بیشتر نمی‌شود...»^۹ با این حال، وی خیلی محترمانه اصرار دارد که دست دین را از نظام اجتماعی کوتاه کند و نگذارد شریعت اسلام وارد زندگی اجتماعی و حیات دنیوی مردم گردد؛ لذا می‌گوید:

«قرآن که ثمره و خلاصه دعوت و زبان رسالت است، نه تنها سفارش و دستوری برای دنیا به ما نمی‌دهد، بلکه ما را ملامت می‌کند که چرا این اندازه به دنیا می‌پردازید...»^{۱۰}

البته شاید بتوان گفت آنچه سبب شده است که بازرگان دچار چنین نظریه و اعتقادی شود، ریشه اصلی آن بازگشت به توسعه نیافتگی جوامع اسلامی و ناتوانی آنان از سروسامان دادن به زندگی اجتماعی آنان باشد؛ از این رو وی برای این که مبادا بی پاسخ ماندن این توسعه نیافتگی دامن شریعت را نیز بگیرد، می‌گوید:

«چنانچه آخرت و خدا را برنامه اصلی بعثت انبیاء بدانیم و امر و اصلاح دنیا هدف و وظیفه ادیان الهی نباشد، دیگر ایراد و نقصی برای ادیان نخواهد بود که گفته شود در اصول و احکام دین همه مسائل و مشکلات زندگی و دستورالعمل‌های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی موردنیاز جوامع وجود ندارد.»^{۱۱}

دکتر عبدالکریم سروش نیز در این باره می‌نویسد:

«... کار تمدن اسلامی به سامان نمی‌رسد، مگر این که عقلانیت مستقل غیرنقلی و غیر ولایی در این

تمدن تزریق شود. فقط با این نوع عقلانیت مستقل از دین است که می‌توانیم ضعفهای این تمدن را، اگر چاره‌پذیر باشد چاره کنیم... این از پیامدهای ناخواسته ظهور یک رسول است که پیروان او پس از او، از همه لحاظ به او متکی می‌شوند، همه چیزشان را از او می‌خواهند و در نتیجه تعادلشان را در می‌بازند.»^{۱۲}

دکتر سروش برای بازیابی این تعادل و دستیابی به عقلانیت مستقل غیردینی و ساماندهی تمدن اسلامی تنها راه ممکن را فراخوانی به سوی جامعه مدنی می‌داند؛ جامعه‌ای که قوانین آن برگرفته از قرارداد اجتماعی و شالوده آن بر توافق جمعی استوار است و معتقد است که «... رضایت عامه و توافق عامه چنین حقی را دارند و لاغیر...» و این «... هم مشروع و هم موفق است.»^{۱۳}

ب - نظریه دوم بر تفکر و بینشی استوار است که پیروانش معتقدند دین نه تنها از چنین توان و پتانسیلی برخوردار است، بلکه توسعه در تمامی ابعادش که دارای

کمترین پیامد و آسیبهای اجتماعی و زیست محیطی است، توسعه‌ای است که در پرتو اجرای احکام دین و نظام دینی به وجود آید. نویسنده کتاب توسعه در اسلام در این باره می‌گوید:

«نگرش اسلام به توسعه، بر این پایه استوار است که خداوند سبحان هستی را آفرید و انسان را در زمین جانشین خود قرار داد تا طبق روش و شریعت الهی به عمران و آبادانی زمین بپردازد. خداوند متعال همچنین انسان را متمایز از سایر مخلوقات آفرید، تا او بتواند این وظیفه را انجام دهد. پروردگار همچنین به فضل و کرم خویش تمام امکانات لازم را در انجام این مأموریت برای وی فراهم کرد. از این رو سرنوشت انسان و آینده او در دنیا و آخرت، با توجه به انجام (یا عدم انجام) این مأموریت توسط او رقم می‌خورد و تعیین می‌شود.

منظور از روش الهی، قوانین نظم دهنده حیات بشری است که پیامبران الهی برای مردم آوردند، تا آن که نوبت به رسالت اسلام رسید که

پرچم آن را حضرت محمد ﷺ بردوش داشت و آن را برای همه مردم جهان ارائه نمود.»^{۱۴}

از منظر نویسنده کتاب مدینه اسلامی آنچه فرهنگ و تمدن اسلامی را از سایر فرهنگها و تمدنها جدا می‌سازد، این است که این فرهنگ و تمدن برخاسته از شریعت اسلام است؛ شریعتی که برای تمامی ابعاد زندگی انسان برنامه و احکام خاص خود را وضع کرد و در تمامی زمانها و مکانها ساری و جاری است و با عمل به این قوانین شریعت است که بشر می‌تواند به مدینه فاضله دست یابد.^{۱۵}

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان با بیان این مطلب که قرآن کریم احکام و سنتهایی را که برای تمامی ابعاد زندگی بشر تشریح کرده به گونه‌ای است که نوع انسان را در تمامی حالاتش محکوم به احکام خود دانسته، و در تمامی شؤونات او اعم از مادی و معنوی نظر دارد، نتیجه می‌گیرد که قرآن نسبت به تمامی علوم و صنایعی که به نوعی با زندگی بشر

در ارتباط هستند، بی تفاوت نبوده، بلکه صاحب نظر می باشد.^{۱۶}

سخنی پیرامون نظریه اول

این نظریه از دو جهت قابل نقد و بررسی است: اولاً از جهت نظری، این نظریه با متون دینی سازگاری ندارد و دچار تناقض است؛ زیرا چگونه می توان پذیرفت که دین برای اداره نظام اجتماعی جامعه هیچ برنامه و نظری نداشته باشد و نسبت به نظام اجتماعی جامعه بی تفاوت باشد و مسلمانان در زندگی اجتماعی شان تابع قوانین و نظامهایی باشند که بر اصول و مبانی کفر و شرک برپا شده اند؛ در حالی که خدای سبحان در سوره مبارکه نساء (آیه ۹۷) وقتی شرح حال عده ای را که از آنها تعبیر به ظلم کنندگان به خود بیان می کند و به شرح پرسش و پاسخ آنها با ملائکه ای که جان آنها را ستانده اند می پردازد، در ردّ عذری که آنان به آن چنگ زده خود را مستضعف معرفی می کنند، می فرماید: آیا زمین خدا

وسعت یافته نبود، تا با هجرت از سرزمینی که در آن نمی توانستید با احکام الهی آشنا و عامل به آن باشید به جایی مهاجرت کنید که زمینه برای



فراگیری و عمل به آن فراهم باشد. قرآن تنها عذر یک گروه را می پذیرد؛ کسانی که هیچ چاره ای جز پذیرش

شرایط حاکم بر زندگی خود را نداشته‌اند، و از هرنوع عکس‌العملی دربرابر شرایط موجود ناتوان بوده‌اند. تازه این گروه را هم خداوند با منت نهادن بر آنها می‌فرماید، امید است که خداوند از آنچه نباید به آن تن می‌دادند درگذرد و آنها را مورد عفو و بخشایش خود قرار دهد.

ثانیاً از جهت عملی آیا یک مسلمان می‌تواند بپذیرد که دستورات عملی و رفتاری اسلام برای دعوت و فراخوانی انسانها به سوی زندگی بدوی و غارنشینی آمده است، تا هرکسی در سوراخی خزیده، به زندگی فردی خود بپردازد، یا این که احکام و دستورات عملی دین تمامی انسانها را به سوی زندگی جمعی و ایجاد نظام اجتماعی فرا می‌خواند و به تعبیر شیخ محمد مهدی شمس‌الدین «... ساختار اهداف اسلام ایجاب می‌کند که به امور مادی و معنوی به یک اندازه در کنار هم اهمیت دهد که بر جامعیت ماده و معنی به گونه‌ای متعادل تأکید کرده است. مسؤولیت انسان را به امور

معنوی محدود نکرده است، و به همان نسبت که دستوره‌های معنوی دارد، بشر را به مسؤولیتهای دنیایی و تنظیم روابط اجتماعی مکلف کرده است. از ساده‌ترین مسائل جامعه تا پیچیده‌ترین مشکلات روابط اجتماعی را روشن کرده است، و راه حل مشکلات احتمالی را نشان داده است و راهنمایی لازم را پیرامون هر مسأله بوضوح بیان کرده است، به گونه‌ای که در همهٔ زمانها صلاحیت بقا و اجرا را داشته باشد؛ زیرا اسلام می‌داند که پایه استوار حیات جامعه در گرو اهتمام به این هردو جنبه است. با این توضیح، فرضیهٔ جدایی دین از زندگی اجتماعی به هیچ رو نمی‌تواند با طبیعت دین اسلام سازگار باشد.»^{۱۷} بی‌شک دینی که مدعی است بیروانش حق ندارند حتی برای محاکمات قضایی خود نزد طاغوت بروند و حل و فصل خصومات را از وی بخواهند و اگر کسی چنین کاری را انجام داد، قرآن از او تعبیر می‌کند به کسی که گمان می‌کند مؤمن است و ایمان دارد، و در حقیقت او را از صف

بخش دوم

تحلیلی تاریخی پیرامون نقش

اسلام در توسعه و تمدن جهان

در این که اسلام توانست سالیان متمادی نقش بسیار سرنوشت ساز و تعیین کننده‌ای را در توسعه و پیشرفت فرهنگ و تمدن مادی و معنوی بخش عظیمی از جهان بگذارد جای هیچ شبهه و تردیدی نیست.

اسلام از عرب جاهلی انسانی متمدن ساخت که روح تعاون و همکاری و برادری و ایمان به نصرت الهی خمیرمایه اصلی تحرک و تکاپوی اجتماعی او بود و با تلفیق و جمع بین حیات دنیوی و اخروی و پل قرار گرفتن زندگی دنیا برای رسیدن به سعادت اخروی، زندگی هدفمندانه‌ای را برای او ترسیم کرد و در سایه چنین بینشی بود که هر جلوه‌ای از زندگی مسلمانان رنگ و بوی دینی به خود گرفته بود.

تعالیم اسلام نه تنها مانعی بر سر راه پیشرفت و ترقی و تعالی

مؤمنان خارج می‌سازد. (نساء/ ۶۰) از سوی دیگر حرمت ربا، حرمت تکیه بر ظالم، حرمت کنز اموال، قطع دست سارق، جلوگیری از مفاسد اجتماعی و ایجاد عدالت اجتماعی و... را طرح کند و با این حال بخواهد این خواسته‌ها در نظام کفرآمیز سرمایه داری، یا نظام برده‌وار سوسیالیستی یا هر نظام دیگری به غیر از نظام دینی و اسلامی به اجرا در آورد.

از سویی هم در تلاش باشد تا از پیروان خود اسوه و الگو برای تمامی ادوار و نسلهای آینده بسازد؛ زیرا آنان خیر امت هستند، آیا اینها خود تناقضی آشکار نخواهد بود؟ لذا از منظر امام خمینی (ع) «اسلام دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمام ابعاد و شؤون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاص دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرد.»^{۱۸}

زندگی اجتماعی نبود، بلکه خود بهترین وسیله و عاملی شد برای توسعه و آبادانی و رونق شهرها و این مسأله به قدری مورد توجه مسلمانان قرار گرفت که پیامبر اکرم با همه مشاغلی که داشت، لحظه‌ای از سروسامان دادن به نظام شهری مدینه و عمران و آبادانی آن غافل نمی‌شد.

«امور عمرانی شهر مدینه با اشراف رسول خدا ﷺ گامهای سریع و گوناگونی برداشت و در نهایت منجر به پیدایش سنتهای جدیدی در امور عمرانی شد که این سنتها بعدها در بنای شهرهای جدید به کار گرفته می‌شدند...»^{۱۹}

مسلمانان با تأسی به پیامبر اکرم و بهره‌گیری از تعالیم حیات بخش اسلام توانستند در توسعه و عمران شهرها از خود نبوغی به نمایش بگذارند که زبانزد خاص و عام گردید.

«باتوجه به جنبه‌های مادی تمدن اسلامی، یعنی بازرگانی، صنعت و کشاورزی، این تمدن بر تمدن اروپای باختری هم عصرش برتری داشت. هنر، علم، پزشکی،

فلسفه و به طور کلی دانشها مصداقهای این برتری بودند.»^{۲۰}

در سایه چنین تمدن برگرفته از فرهنگ اسلامی بود که شهرهایی مانند دمشق و قاهره از زیبایی وصف‌ناپذیری برخوردار بودند که چشم هر بیننده‌ای را به خیرگی وامی‌داشت. «جهانگردی که به نزدیکی دمشق می‌رسد خود را در یک فضای با عظمت و زیبا و سحرانگیزی می‌نگرد که نظیر آن را در دنیا نخواهد دید، سبزه‌زارهای اطراف شهر که در یک دشت پهناوری قرار گرفته، باغهای با طراوتی که شهر را احاطه کرده، خانه‌های زیبایی که در لابلاي درختان به چشم می‌خورد، باروی شهر دمشق که خود به طرز باشکوه و زیبایی گرداگرد شهر کشیده شده و برخلاف برج و باروهای خفه و کثیف شهرهای اروپا این بارو از سنگهای زرد و سیاه و الوان و اشکال مختلف، برخی سه گوش و برخی گرد و بعضی چهارگوش، با مهارت فنی خاص به کار رفته...»^{۲۱}

نویسندهٔ تاریخ تمدن اسلام و عرب، در قسمتی از کتابش به این مطلب تصریح می‌کند که در روزگاری که اروپا دوران توحش خودش را می‌گذراند و هیچ بهره‌ای از تمدن نبرده بود، اسلام توانست نور علم و دانش و تمدنی جذاب را در دو مرکز اصلی خلافت اسلامی بغداد و قرطبه به نمایش بگذارد، و مانند دو چراغ فروزان به سراسر جهان پرتوافکنی کنند.^{۲۲}

اقتصادی مبدل گردید و شهرها رو به رشد و توسعه نهاد؛ زیرا مسلمانان با به کارگیری شیوه‌های نوین کشاورزی، در بخش آبیاری در اسپانیا حتی زندگی روستایی را با بردن انواع بذرها و نباتات از قبیل هلو، زردالو، انار، پرتقال، برنج، زعفران، پنبه و نیشکر رونق و دگرگونی خاصی بخشیدند، به گونه‌ای که با تحول در بخش کشاورزی، بازرگانی نیز توسعه و رونق پیدا کرد، و بندرهای مالقه، والمریه به مراکز پررونق تجاری تبدیل شد.^{۲۳}

تأثیر فرهنگ و تمدن اسلامی در پیشرفت اقتصادی اسپانیا

تأثیر عدالت اسلامی بر توسعه اقتصادی اسپانیا

بی شک فتح اسپانیا توسط مسلمانان و سرازیر شدن علم و دانش به این سرزمین پس از سده دهم میلادی (سوم هجرت) از اهمیت ویژه‌ای در تاریخ این سرزمین برخوردار است؛ زیرا زندگی مردم این کشور با پذیرش فرهنگ و تمدن اسلامی بسرعت با تحولی عظیم روبرو گردید، و شهرهای قرطبه، طلیطله و غرناطه به مراکز شکوفایی

یکی از دلایل مهم رونق اقتصادی اسپانیا را در دورهٔ اسلامی می‌توان علاوه بر آنچه ذکر شد، توجه مسلمانان به عدالت اجتماعی و عمل کردن به آن در این سرزمین دانست؛ زیرا اولاً، امتیازات طبقاتی و زندگی اشرافی از میان رفت و لذا سرفها و غلامان توانستند در زمینهایی که به تصرف مسلمانان درآمده بود، به

کشت و کار و تولید محصول بردازند. ثانیاً، مالیاتها و باج خواهی هایی که جلو کارهای هنری و فنی را می گرفت و باعث لطمه زدن به تجارت و کسب و کار می گردید، از میان برداشته شد.

ثالثاً، توجه به عدل و انصاف در تعیین مالیات، و در نتیجه با تغییر شرایط و تطبیق آن با پرداخت مالیات و در نظر گرفتن وضعیت زندگی مودّی مالیاتی، مورد دقت قرار می گرفت.

رابعاً، مسلمانان بغیر از اراضی اشراف و یاغیان و فراریانی که املاک خود را ترک کرده بودند، هیچ گونه تعرضی نسبت به اراضی و املاک عامه مردم شهرهای اسپانیا نداشتند و براساس قراردادهای و پیمانهایی که با آنان بسته بودند، به همان عمل می کردند.^{۲۴}

از منظر یک خاورشناس بزرگ مسیحی «اسپانیا در همه تاریخ خود حکومتی عادل و مهربان چون دوران فاتحان عرب نداشته بود.»

گرچه ویل دورانت می کوشد سخن این نویسنده مسیحی را

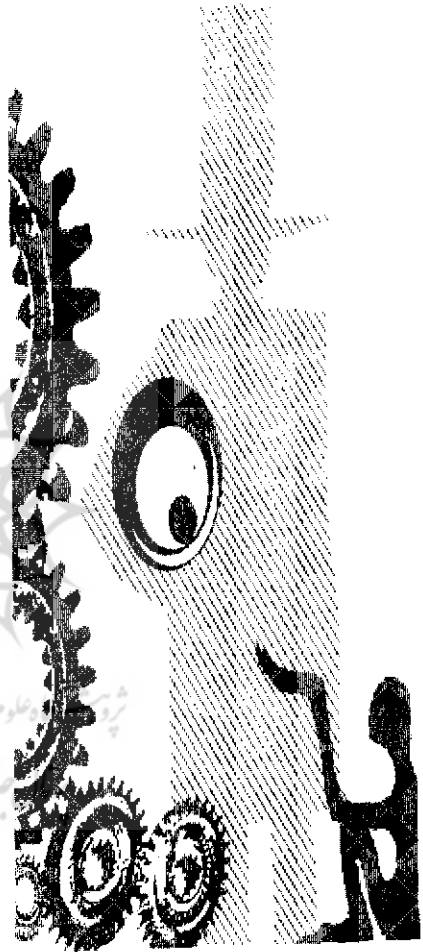
برخاسته از احساسات و هیجان او نسبت به مسلمانان قلمداد کند، با این حال معتقد است که «رأی وی با کمی تعدیل درست و بجاست.»^{۲۵}

این مورخ شهیر با تصریح به این که «باید اعتراف کنیم که خلفای دوران اول از ابوبکر تا مأمون، در قسمت وسیعی از دنیا، مقررات شایسته و مناسبی برای زندگی انسانی پدید آوردند و از همه فرمانروایان تاریخ تواناتر بودند. آنها نیز می توانستند مانند مغولان و مجاران یا نورسهای مهاجم، همه چیز را مصادره کنند یا به ویرانی کشانند، اما نکردند و فقط به وضع مالیات اکتفا کردند.»^{۲۶} به بیان حقیقتی پرداخته است که نشانه شیوه و نظم و نسق خاص مسلمانان در اداره و نظم اجتماع است؛ شیوه ای که برگرفته از آیین جامع و کامل اسلام بود، چنان که قرآن حتی نسبت به دشمنان نیز اجازه برخورد غیر عادلانه را به مسلمانان نمی دهد، و از آنان می خواهد که موازین عدل و انصاف را نسبت به تمام افراد و اقوام اعم از دوست و دشمن جاری سازند.

مسلمانان با به کار بستن چنین شیوه و سیاستی بود که توانستند درهای شهرهای بزرگ را بدون

بخشی از شیوه و روش اداره نظام اجتماعی در اسپانیا توسط حاکمان مسلمان و نتیجه دستاورد خوب آن در رونق اقتصادی و افزایش رفاه اجتماعی می نویسد:

«حاکمان اموی در اداره امور عامه در دنیای مغرب آن عصر توانایی کافی داشتند؛ مقرراتشان براساس عقل و ترحم بود و یک هیأت قضایی منظم بر اجرای آن نظارت داشت. درباره بومیان غالباً مطابق قوانین خودشان و به وسیله مأموران بومی قضاوت می شد. در شهر پلیسی بود که مراقبت از امنیت را به عهده داشت و بر بازارها و پیمانانه و وزن نظارت دقیق می کرد. دولت، در فواصل منظم، آمار از مردم و املاک می گرفت. مالیاتها در مقایسه با روم و روم شرقی معتدل بود. درآمد دولت به دوران عبدالرحمان سوم ۱۲،۰۴۵،۰۰۰ دینار طلا (معادل ۵۷،۲۱۳،۷۵۰ دلار آمریکا) بود. به احتمال قوی، این مبلغ از مجموع درآمد حکومتهای ممالک مسیحی لاتینی بیشتر بوده است. این درآمد



کمترین مقاومتی به روی خود بگشایند و در نتیجه موفقیت فراوانی را در جهت توسعه و آبادانی شهرها به دست آورند. ویل دورانت با اشاره به

بیشتر نتیجه حکومت خوب و بهبود زراعت و صناعت و رواج تجارت بود تا اخذ مالیاتهای گزاف».^{۲۷}

نقش مسلمانان در توسعه و پیشرفت علم و دانش

از آن جا که اسلام اهمیت بسزایی به علم و دانش و فراگیری و گسترش آن می‌دهد و نه تنها دانستن را حق افراد، بلکه وظیفه و تکلیفی برای آنها می‌داند، این نوع توجه و نگرش به علم سبب شد که در مدت کوتاهی از دوران حکومت اسلامی در کشورهای که اسلام توانسته بود در آن جا حضور پیدا کند و دامنه تعالیم فرهنگ حیات بخش خودش را گسترده سازد، دانشمندان بزرگی در تمامی زمینه‌های علمی پرورش یابند و در اکثر نواحی زیر نفوذ اسلام کتابخانه‌های گسترده و وسیعی به وجود آیند و اسپانیای مسلمان آن روز را به عنوان متمدنترین نقطه اروپا قرار دهد. به تعبیر ویل دورانت قرطبه به حدی در دوران اسلامی پیشرفت

کرده بود که شهری جز بغداد و قسطنطنیه نمی‌توانستند هم ردیف آن باشند. ثروت و رفاه عمومی در این شهر به قدری افزایش یافته بود که هر مسافری را به حیرت وامی‌داشت.^{۲۸}

وجود دانشگاهها و مراکز علمی و فرهنگی در اسپانیای مسلمان و غنای علمی آن سبب شده بود که دانش پژوهان از سراسر اروپا و آفریقا و آسیا اعم از مسلمان و مسیحی بدان جا مراجعه کنند؛ زیرا مسلمانان در مراکز علمی خود آخرین یافته‌های علمی و تحقیقی را در اختیار خود داشتند.^{۲۹}

تأثیر اسلام در توسعه و پیشرفت تجارت

در حقیقت آنچه اسلام توانست در دوران حکومت خود بر این کشورها نصیب آنان سازد، از این جهت بسیار حائز اهمیت است که «توسعه درون‌زا» را در این کشورها به وجود آورد و به منصفه ظهور رساند، و در واقع سرچشمه‌های خلاقیت،

ابداع، کار و تلاش و تولید را در خود جامعه مورد نظر پدید آورد. به اعتقاد همه صاحب نظران مسائل توسعه، دستیابی به این نوع از توسعه است که می تواند کشور را در زمره کشورهای توسعه یافته قرار دهد و زمینه های توسعه همه جانبه و پویا و پایدار را در کشور به وجود آورد.

همانگونه که نویسنده کتاب فرهنگ اسلام در اروپا اظهار می دارد، حتی در زمینه تجارت که یکی از پایه های ارکان اصلی توسعه اقتصادی به شمار می آید، حکومت های اسلامی نقش بسیار سرنوشت سازی را برای کشورهای اروپایی فراهم آوردند. «مهمترین پیروزی بندقیه رابطه رفت و آمد و رابطه دادوستد بین آسیا، اروپا و آفریقا بود که کشورهای اسلامی آن را به وجود آوردند. این رابطه موجب ترقی تجارت ایتالیا شد. به کمک تجارت ایتالیا، تجارت آلمان، فرانسه و هلند هم به قدرت و شکوفایی رسیدند. این رشد به شکل جریانی حیات بخش در همه اروپا راه یافت و راهها و شهرها را رونق و وسعت

بخشید و تا انگلستان و کشورهای اسکانندیناوی نیز نفوذ کرد و در پی آن شهرهای این سرزمین نیز تحرک و رشد غیر قابل تصویری یافتند.»^{۳۰}

گرچه تلاشها و کوششهای زیادی شده و می شود تا نقش اعجاب انگیز فرهنگ و تمدن اسلامی را در پویایی و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی اروپا نادیده بگیرند، اما همان گونه که نویسنده کتاب فرهنگ اسلام در اروپا معتقد است «به اشکال مختلف، خاطره زمانی که کشورهای اسلامی رهبر تمدن و اقتصاد جهان بودند و به اروپا که در آن زمان فقیرتر از آنان بود، چه از لحاظ اقتصاد و چه از لحاظ تمدن کمک می کردند، زنده مانده است. اصطلاحات فراوانی در دریانوردی شاهد این واقعیت هستند. روابط بازرگانی دریای مدیترانه، این اصطلاحات عربی را در تمام اروپا رواج داد...»^{۳۱}

ویل دورانت در زمینه نقش مسلمانان در تجارت جهانی و برتری آنان بر سایر حکومت های هم عصر خود می نویسد:

«بازرگانی و صنعت آسیای غربی در دولت اسلامی رونقی گرفته بود که اروپای غربی زودتر از قرن شانزدهم بدان دست نیافت.

... آسیای غربی، که پیش از آن میان چهار دولت تقسیم شده بود، قلمرو یک دولت شد و این وضع امتیازات مهم اقتصادی داشت که در نتیجه آن در داخل این حوزه، مقررات گمرکی و موانع تجارتي از میان رفته بود و وحدت دین و زبان نیز حمل کالا را آسان کرده بود. به علاوه، اعراب چون اشراف اروپا تاجران را تحقیر و تمسخر نمی کردند و آنها نیز کار انتقال کالا را با سود ناچیز از تولید کننده به مصرف کننده [انجام می دادند]... تا دوران جنگهای صلیبی، بازرگانی اسلام بر مدیترانه تسلط داشت و از یک سوی دریا، یعنی از شام و مصر، به یک سوی دیگر، یعنی تونس و سیسیل و مراکش و اسپانیا می رسید... همچنین فعالیت بازرگانی مسلمین تا رود ولگا و حاجی طرخان و نو و گورود بسط یافت و فنلاند، اسکاندیناوی و آلمان را زیر سلطه

خود در آورده بود... وقتی کشتیهای چینی به بازدید بندر بصره آمدند، اعراب متقابلاً کشتیهای خود را از خلیج فارس تا هند و سیلان فرستادند، که از تنگه سیلان گذشته و در امتداد سواحل چین تا خانفو (کانتون) پیش رفتند... این فعالیت بازرگانی که نیروی زندگی را در همه اطراف کشور برانگیخته بود، در قرن دهم، یعنی موقعی که اروپا به نهایت سقوط و فلاکت افتاده بود، به اوج رسید...»^{۳۲}

حال با توجه به آنچه بیان شد، به این نتیجه می رسیم که اسلام نه تنها قدرت و پتانسیل لازم را برای ایجاد توسعه و تحول در تمامی بخشهای اجتماعی داراست، بلکه در این زمینه از پویایی و قدرت فوق العاده ای برخوردار است که می تواند خلق اعجاز کند. با توجه به اهمیت این مطلب بجاست که ببینیم از نظر مورخان چه عواملی سبب شد که مسلمانان با داشتن چنان ویژگیهایی، آن موقعیت ممتاز خود را از دست دادند، و از جایگاه تاریخی خود

دو نظریه خواهیم پرداخت.

بخش سوم

ارزیابی نظریات درباره ایستایی

توسعه تمدن اسلامی

به نظر گوستاولوبون بسیاری از عوامل و عللی که سبب توسعه و پیشرفت تمدن اسلامی گردید، همان عوامل بعد از گذشت زمان به شکست و انحطاط تمدن اسلامی انجامید؛ چنان که می نویسد:

«... از علل و اسبابی که در ردیف اسباب عظمت ایشان ذکر کردیم می توان آن را سبب انحطاط ایشان نیز دانست، همان نظامات سیاسی و اجتماعی اعراب بود، به بیان این که اعراب نتوانستند دنیا را فتح کنند مگر پس از آن که در برابر شریعت جدیدی که پیغمبر اسلام آورد خاضع و تسلیم گشته و در زیر پرچم اسلام با یکدیگر متحد شدند، و همان قانون بود که توانست قدرتهای پراکنده را در جزیره العرب جمع کند. و البته این شریعت تا زمانی مفید به

عدول کرده، در زمره کشورهای توسعه نیافته قرار گرفتند، در حالی که به گفته یکی از پژوهشگران غربی ولفرد کانتول اسمیت «شخص مسلمان احساسی جدی نسبت به تاریخ دارد، او به تحقق بخشیدن حکومت خدا در زمین ایمان دارد و باورش آن است که خداوند نظامی عملی و واقعی وضع کرده است که انسان را به مقتضای خود در زندگی به جلو می راند. مسلمانان همیشه می کوشند تا واقعیت زندگی را در محدوده آن جریان دهند و از همین جاست که شخص مسلمان همیشه در تلاش فردی یا اجتماعی است... و تاریخ در نظر مسلمان شناسنامه تلاش پیگیر انسان در جهت تحقق بخشیدن به حکومت خدا در زمین است؛ زیرا زمان حال نتیجه گذشته است و آینده نیز بر حال تکیه دارد.»^{۲۳}

در میان آراء و نظریات تاریخی به ذکر دو نظریه از دو مورخ مشهور جهان اکتفا می کنیم؛ زیرا بقیه آراء و نظریات را می توان به این دو نظریه ارجاع داد، و در ادامه به ارزیابی این

حال آنان بود که با احتیاجات امت اسلام سازگار باشد، ولی هنگامی که در نتیجه پیشرفت و توسعه تمدن عرب قوانین آن محتاج به اصلاح گشت و اصلاح آن میسور نبود، معلوم گردید که سنگینی قوانین گذشته به حدی است که به هیچ وجه تغییر و تبدیل در آن ممکن نیست. همان نظامات مذهبی که در صدر اسلام موافق احتیاجات مردم بود، پس از گذشت چند قرن کافی به تمام احتیاجاتشان نبود، و چون قرآن در عین این که دستور دینی بود هم چنان دستور اجتماعی و سیاسی نیز بود و نظر به این که جنبه آسمانی و الهی داشت، تغییر و تبدیل در احکام اساسی آن مقدور نبود».^{۳۴}

گرچه جواب این مطالب را با کمی تأمل در ادامه نوشتار این مورخ فرانسوی خواهیم یافت، آن جا که می نویسد:

«... مسلمانان در دوران خلفای بغداد و اندلس و دوران قدرت حکومت اسلامی بخوبی می دانستند چگونه دستورات مذهبی و تعالیم

قرآن را با احتیاجات ملت‌های اسلامی وفق دهند».^{۳۵} و از آن جا که تمدن اسلامی به تصریح خود نویسنده در اوج عظمت و کمال علمی و فرهنگی در جهان قرار داشت، به گونه‌ای که قرطبه تا سیصد سال به جهت مجد و عظمت علمی به برکت فرهنگ اسلامی تاج افتخار تمامی شهرهای عالم به شمار می‌رفت؛^{۳۶} چنان که «اعراب توانستند در مدت چند قرن اسپانیا را از نظر علمی و اقتصادی یکسره زیر و رو کنند و آن را در رأس تمام ممالک اروپایی درآورند، و تنها به پیشرفتهای علمی و اقتصادی اکتفا نکردند، بلکه در جنبه‌های اخلاقی مردم نیز مؤثر بودند».^{۳۷}

حال چگونه می‌توان به تمدنی که بستر پویایی علم و عقل و در نتیجه ابداعات و اختراعات و نوآوری است، نسبت ناتوانی و نارسایی را در برخورد با مسائل داد و آن را از حل مشکلات ناتوان یافت. این مطلب چیزی نیست که بتوان آن را کتمان نمود؛ زیرا در جای جای کتاب ارزشمند این نویسنده فرانسوی

می‌توان آن را بوضوح دید. این مورخ فرانسوی آن‌جا که به نتایج جنگهای صلیبی می‌پردازد، می‌نویسد:

«... ما وقتی به شرق نگاه کنیم، می‌بینیم از برکت وجود اعراب و مسلمانان از یک تمدن درخشانی بهره‌مند بوده‌اند، از آن طرف می‌بینیم غریبها در یک توحش عجیبی غوطه‌ور بودند... و همه را از دم شمشیر می‌گذرانند و در قسطنطنیه آن همه ذخایر علمی و صنعتی یونان و روم را که نمی‌توان گفت چه اندازه گرانبها بوده همه را نابود ساختند. و بدین جهت مردم مشرق زمین از این مردم هیچ‌گونه سودی نبردند و در حقیقت چیزی نداشتند که مورد استفاده شرق قرار گیرد.»^{۳۸}

به نظر ویل دورانت آنچه سبب ایستایی و انحطاط تمدن اسلامی گردید به دو عامل بیرونی و درونی قابل تقسیم است، که عامل بیرونی آن به حملات وحشیانه مغولان و عامل درونی آن به چیزی غیر از خود اسلام که لذت‌طلبی و رفاه‌زدگی افراطی. مسلمانان باشد برگشت می‌کند. وی

در توضیح این مطلب می‌نویسد:

«هیچ یک از تمدنهای تاریخ چون تمدن اسلام دچار چنین ویرانی ناگهانی نشده است... مغولان... نیامده بودند که فتح کنند و بمانند، بلکه می‌خواستند بکشند و غارت کنند و حاصل آن را به مغولستان ببرند. وقتی موج خونین مغول باز پس رفت، آنچه بر جای ماند عبارت بود از اقتصادی بشدت آشفته، قناتهای ویران یا کور، مدرسه‌ها و کتابخانه‌هایی سوخته، دولت‌هایی چنان فقیر و ضعیف و از هم گسیخته که قدرت اداره کشور را نداشتند، و نفوسی که به نیم تقلیل یافته و روحیه باخته بودند؛ اما پیش از حمله خارجی، لذت‌طلبی اپیکوری، خستگی جسمی و روحی، بزدلی و بی‌لیاقتی جنگی، فرقه‌گرایی و... دهها شهر آباد و معتبر شام و بین‌النهرین و ایران و قفقاز و ماوراءالنهر را به فقر و بیماری و عقب ماندگی کنونی دچار ساخت.»^{۳۹}

لذا به اعتقاد شهید مطهری «اسلام عامل انحطاط مسلمانان نیست، بلکه مسلمانان در اثر کوتاهی

و انحراف از تعلیمات اسلامی دچار انحطاط شدند و این مسلمانانند که مسؤول عقب ماندگی خود می باشند.»^{۴۰}

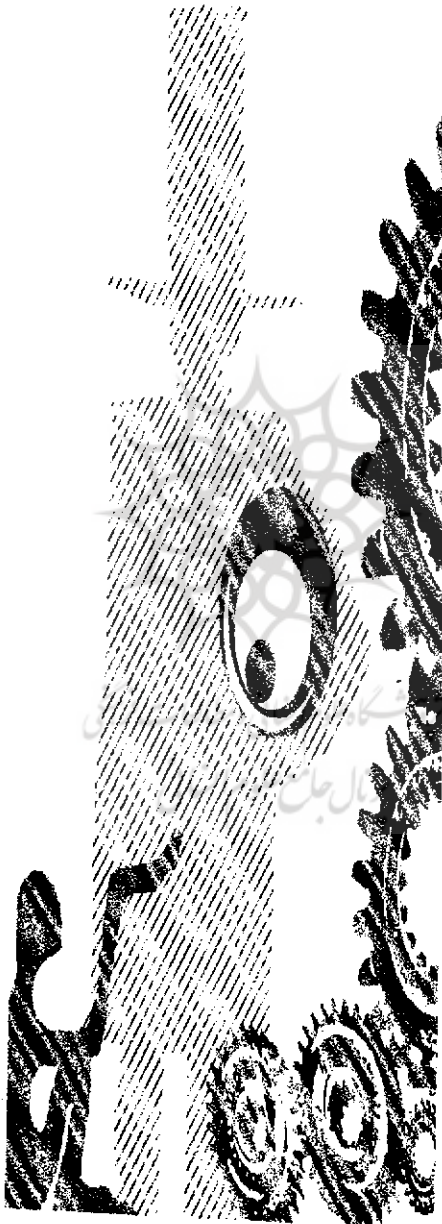
به نظر محمد غزالی نویسنده کتاب جنایات غربی در شرق نیز آنچه باعث افول تمدن اسلامی و انحطاط مسلمانان گردید، ریشه در عملکرد مسلمانان دارد نه در اسلام.

«آری تمدن اسلام و تکامل مسلمانان در امور زندگی و عمران و منافع که از علوم جهان و مادیات بردند فقط در پیرامون توجه دقیق به تمدن اسلام و چشیدن معنای آزادی و عظمت و

تکامل بود، ولی موقعی که این تمدن در دست آنان فاسد شد و از توجه به آن عاجز گردیدند و نتوانستند از آن بهره برداری

نمایند، گرفتار پراکندگی و بیچارگی شدند و این وضع در جمیع حالات آنان به وجود آمد.»^{۴۱}

به اعتقاد این نویسنده «... اگر وضع سیاسی و اقتصادی و تربیت مردم با هدایت خدا و رسول ﷺ هم‌دوش می گردید، تا شعاع وسیعی در راه رشد و ترقی گام بر می داشتیم... و این عقب ماندگی



ما به خاطر این است که دین صحیح را تقویت نکرده و در اجتماع ما به ثمر نرسیده است...»^{۴۲}

نویسنده کتاب **جامعه‌شناسی غرب‌گرایی** نیز بر این عقیده است که «تا وقتی که شرق اسلامی از ایمان زنده و عقیده‌ای محکم برخوردار بود و ریسمان الهی را محکم در دست داشت و از مزایای وحدت و تعالیم قرآن و در نتیجه از پویایی فکری و فرهنگی بهره‌مند بود، هیچ یک از تمدنها و فرهنگها نتوانست بر مسلمانان چیره گردد.»^{۴۳}

بانو لورا واگلیری در کتابی با عنوان **ندای اسلام از قلب ایتالیا**، به رمز پیروزی اسلام و جاودانه بودن برنامه‌های آن اشاره کرده، می‌نویسد:

«... خداوند برای آخرین بار پیامبر گرامی اسلام را به رسالت مبعوث گردانید تا یک برنامه اساسی برای مردم آورده و آنها را از تنگنای تیره بختی به کرانه روشن زندگی برساند. حقیقتاً چنین آیینی سزاوار است تا ابد باقی بماند و در میان تمامی نژادهای بشر نفوذ کند؛ هرچند

عده‌ای از دیدن این حقیقت نابینا هستند و یا خود را به کسوری می‌زنند.»^{۴۴}

پس بدون تردید عامل انحطاط تمدن اسلامی را نه در بعد نظری و نه در بعد عملی نمی‌توان به اسلام نسبت داد و اصولاً چگونه می‌توان چنین نسبتی را پذیرفت، در حالی که خدای سبحان انبیاء را برای احیا و اصلاح انسانها و تبدیل «دنیا شهری» به «دین شهری» فرستاد، و تلاش همه انبیاء بر این بود که شهرها و همه سرزمینها از مزایای امنیت در تمامی ابعاد آن برخوردار باشند؛^{۴۵} لذا قرآن کریم از قول ابراهیم علیه السلام در مورد ام‌القرای جهان مکه معظمه از خدای سبحان تقاضای امنیت و رزق و روزی برای ساکنان آن شهر می‌نماید (بقره/۱۲۶)، در حالی که ابراهیم علیه السلام از هر جهت اسوه و الگوی تمام عیاری است برای همه آنهايي که خود را پیرو راه و رسم ابراهیمی می‌دانند، که به نص صریح قرآن پیامبر و امت اسلامی از اولویت خاصی برخوردارند (آل عمران/۶۸). از این رو در بیش دینی

توجه به شهر و شهرنشینی از اهمیت خاصی برخوردار است؛ آن هم به خاطر هویت دینی داشتن آن که در نتیجه امنیت و آسایش و رفاه در آن فراهم خواهد بود. علی علیه السلام نیز در قسمتی از نامه‌اش به حارث همدانی می‌فرماید: شهرهای بزرگ را برای سکونت برگزین که محل اجتماع مسلمانان است و بهره‌یز از آن جاهایی که افراد از یاد خدا غافلند و به یکدیگر ستم می‌رانند، و بر طاعت خدا کم یازان‌اند (نامه ۶۹).

بنابراین باید عوامل انحطاط مسلمانان را در خارج از خود اسلام جست و جو کرد، و در حوزه بیرونی دین به دنبال آن گشت. این مهم در دو بخش قابل بررسی است. یک بخش مربوط به رفتار و عملکرد مسلمانان می‌باشد و دیگری موانعی است که مخالفان اسلام چه در دوران استعماری و چه بعد از آن بر سر راه پیشرفت و توسعه اسلام در کشورهای اسلامی بعد از دوران شکوفایی و رونق تمدن اسلامی به وجود آوردند و هیچ پروایی هم از بیان آن ندارند. البته

این خود بهترین گواه بر این است که اسلام هر زمان به صحنه حیات اجتماعی برگردد و مسلمانان به تبعیت از احکام نورانی آن در نظام اجتماعی خود تن دهند، می‌توانند در اوج عظمت و شکوفایی در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی قرار گیرند؛ چنان که انقلاب اسلامی در ایران یک نمونه روشن و آشکار از کارآمدی اسلام در ایجاد نظام اجتماعی در عصر حاضر می‌باشد. افزون بر این که چنانچه این توانمندی در درون اسلام نبود و افول تمدن اسلامی ریشه در ناکارآمدی مبانی اسلام داشت، دیگر ایجاد موانع و برخورد های تند و خشن نسبت به اسلام معنی و مفهومی نداشت، که در این زمینه سخن گفتن نیاز به مجالی دیگر دارد.

سخن پایانی

از آن جا که اسلام به هر دو ساحت انسان، هم ساحت مادی و هم ساحت معنوی توجه دارد، و هیچ یک از آن دو ساحت وجودی انسان را

مورد غفلت قرار نداده است، تنها مکتب و آیینی است که می‌تواند جامعه توسعه یافته‌ای را براساس مؤلفه‌ها و مبانی و اصول خود پی‌ریزی کند، که به دور از پیامدهای خواسته و ناخواسته جوامع غربی باشد. محور این توسعه انسان به دور از امتیازات فردی و اجتماعی اوست؛ لذا انحصارگری، استعمارطلبی و ظلم و تعدی و پایمال کردن حقوق انسانی در فرآیند این توسعه معنی و مفهومی نخواهد داشت و از آن جا که خاستگاه این توسعه چیزی جز اندیشه انسانها نخواهد بود - زیرا مهمترین کار انبیاء علیهم‌السلام بازسازی اندیشه و توسعه در تفکر و تعقل انسانها بوده است - این توسعه قبل از آن که وارداتی باشد، برخاسته از درون جامعه و نیز یک نوع صیوروت و شدن است و در واقع این نوع از توسعه است که دائماً زایش و نوآوری دارد و جامعه را بر بنیانی محکم استوار سازد.

یکی از صاحب‌نظران مسائل توسعه در ایران با تصریح به این که

تنها راه توسعه یافتگی در جامعه اسلامی ایران عمل نمودن به احکام و دستورات الهی است، می‌گوید:

«من توسعه یافتگی جامعه ایران را در دینی شدن همه وجوه و امور آن جست و جو می‌کنم و معتقدم توسعه یافتگی ما در فراهم آمدن امکانات و زمینه‌های عاملیت مردم به احکام و بایدهای اسلام در تمامی امور اقتصادی فرهنگی و سیاسی است...»^{۴۶}

نوشتار را با کلامی از پیامبر عظیم‌الشان اسلام در وصف زمان حاکمیت امام زمان «عج» که امت اسلامی در اوج توسعه یافتگی قرار دارد، به پایان می‌بریم. آن حضرت در این باره می‌فرماید: امت من در زمان مهدی علیه السلام به درجه‌ای از برخورداری از نعمات الهی می‌رسد که هرگز قبل از آن برای کسی سابقه نداشته است.^{۴۷}

پی نوشتها

۱. زین‌العابدین قربانی، *علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین*، (چاپ سوم: ۱۳۶۸)، ص ۱۶.
۲. انور جندی، *اسلام و جهان معاصر*، ترجمه حمیدرضا آذیر، (۱۳۷۱)، ص ۲۰.
۳. حسین قاضیان، «درباره تعریف توسعه»، ماهنامه اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۶۴-۶۳، ص ۱۰۰.
۴. حسین عظیمی، *ایران امروز در آینه مباحث توسعه*، (۱۳۷۸)، ص ۴۴.
۵. *اسلام و جهان معاصر*، ص ۲۰.
۶. میثم موسائی، *دین و فرهنگ توسعه*، (۱۳۷۴)، ص ۲۱.
۷. سیدمحمد قطب، *عدالت اجتماعی در اسلام*، ترجمه محمدعلی گرامی - سیدهای خسروشاهی، (چاپ هشتم): ص ۳۷.
۸. مفصود فراستخواه، *سراغاز تواندیشی معاصر دینی و غیردینی*، ص ۷۱، به نقل از: آخوندزاده، *الفتا*، ص ۳۵۴.
۹. مهدی بازرگان: «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»، *کیان*، ش ۲۸، ص ۵۲.
۱۰. همان، ص ۶۲.
۱۱. همان، ص ۵۴.
۱۲. عبدالکریم سروش، «بعثت و بحران هویت»، *کیان*، ش ۴۹، مهر و آذر ۱۳۷۸، ص ۱۱.
۱۳. عبدالکریم سروش، «نسبت عدالت و قانون»، *جهان اندیشه*، ش ۲، آبان ۱۳۷۹، ص ۲۳.
۱۴. ابراهیم العسل، *توسعه در اسلام*، ترجمه عباس عرب، (۱۳۷۸)، ص ۷۶.
۱۵. عثمان محمد عبدالستار: *مدینه اسلامی*، ترجمه علی چراغی، (۱۳۷۶)، ص ۱۲.
۱۶. محمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۵، ص ۴۴۳.
۱۷. محمد مهدی شمس الدین. *نظام حکومت و مدیریت در اسلام*، ص ۲۱.
۱۸. *صحیفه نور*، ج ۴، ص ۱۶۷.
۱۹. *مدینه اسلامی*، ص ۶۲.
۲۰. هنری لوکاس، *تاریخ تمدن*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، (چاپ دوم: ۱۳۶۹)، ج ۱، ص ۳۶۰.
۲۱. گوستا ولویون، *تمدن اسلام و عرب*، ترجمه سیدهاشم حسینی، ص ۱۹۸.
۲۲. همان، ص ۲۰۴.
۲۳. هنری لوکاس، *تاریخ تمدن*، ج ۱، ص ۳۶۷.
۲۴. حسینعلی منتحن، *کلیات تاریخ عمومی* (چاپ دوم: ۱۳۷۰)، ج ۲.
۲۵. ویسل دورانت، *تاریخ تمدن*، (چاپ دوم: ۱۳۶۸)، ج ۴، ص ۳۷۹.
۲۶. *تاریخ تمدن*، ج ۴، ص ۲۹۰.
۲۷. همان، ص ۳۷۹.
۲۸. همان، ص ۳۸۴.
۲۹. *کلیات تاریخ عمومی*، ج ۲، ص ۴۵۱.
۳۰. زیگرید هونکه، *فرهنگ اسلام در اروپا*، ترجمه مرتضی رهبانی، (چاپ پنجم: ۱۳۷۶)، ص ۶۷.
۳۱. همان، ص ۸۵.

۳۲. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۶۷.
۳۳. اسلام و جهان معاصر، ص ۱۲۰.
۳۴. تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۷۶۱.
۳۵. همان.
۳۶. همان، ص ۳۳۶.
۳۷. همان، ص ۳۴۱.
۳۸. همان، ص ۴۱۴.
۳۹. تاریخ تمدن (عصر ایمان)، ج ۴، ص ۴۳۳-۴۳۱.
۴۰. مرتضی مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۱۸.
۴۱. محمد غزالی، جنایات غربی در شرق، ص ۳۳۳.
۴۲. همان، ص ۲۸۲.
۴۳. علی محمد نقوی، جامعه‌شناسی غرب گزایی، (چاپ دوم: ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۱۴۳.
۴۴. نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، ص ۳۵۸، به نقل از: لوراواگلیری، ندای اسلام از قلب ایتالیا، ترجمه محمدباقر انصاری، ص ۲۲.
۴۵. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: داود مهدی‌زادگان، اسلام و سنت ربی (۱۳۷۷)، ص ۱۴۲.
۴۶. حسن سبحانی، هفته نامه ارزشها، ش ۷۹، پنجم مرداد ۱۳۷۷.
۴۷. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی